



## درس آشنایی با رجال و درایه استاد سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۳۰ مهر ۱۳۹۲

مصادف با: ۱۶ ذی الحجه ۱۴۳۴

جلسه: ۵

موضوع کلی: تحمل روایت

موضوع جزئی: طرق تحمل روایت (وصیت، وجاده)

سال: چهارم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

### طریق هفتم: وصیت

منظور از وصیت این است که شیخ به کسی وصیت کند به این مضمون که این کتاب، کتابی است که خود او از دیگری روایت کرده و معمولاً این در حال موت و سفر اتفاق می افتد، مثلاً کسی که در حال سفر یا موت است وصیت می کند، درباره خصوص روایت، شیخ وصیت می کند این کتاب را من خودم روایت کرده ام، حال آیا وصیت به کسی نسبت به کتابی با این مضمون که بگوید خود من این کتاب را روایت کرده ام به عنوان طریقی از طرق تحمل روایت محسوب می شود؟  
اکتراً از این طریق منع کرده و گفته اند این طریق معتبر نیست، حال باید ببینیم آیا می توانیم این طریق را معتبر بدانیم؟  
در مورد این طریق هم مثل طرق قبلی (مناوله، اعلام و کتابت) باید ببینیم آیا قابلیت الحاق به اجازه را دارد یا نه؟ اگر اقتران به اجازه را بپذیریم یعنی بپذیریم به اذن فحوی از وصیت شیخ اجازه او به نقل روایات بدست می آید قهراً معتبر است اما اگر اجازه استفاده نشود الحاق آن به طرق تحمل روایت زیر سؤال می رود و اعتبار آن هم محل اشکال خواهد بود.

بعضی گفته اند این طریق (وصیت) هم به اجازه ملحق می شود چون همین که شیخ وصیت می کند و می گوید: این کتاب من است که خودم آن را روایت کرده ام دال بر این است که قصد و غرضی از این وصیت داشته، درست است که ظهور در اجازه ندارد ولی صرف اخبار بدون اینکه قصدی داشته باشد هم لغو است، لذا معلوم می شود با توجه به موقعیت وصیت که غالباً در هنگام سفر یا موت انجام می شود گویا شیخ امانتی را به شاگردش می سپارد، لذا نفس وصیت با توجه به مضمونی که ذکر شد بعید نیست که موجب شود آن را ملحق به اجازه کنیم.

به هر حال در این طرق اخیر اگر بتوانیم اینها را به اجازه ملحق کنیم قهراً اعتبار آنها پذیرفته شده است و مشکلی نخواهند داشت اما اگر کسی بگوید این طریق (وصیت) متضمن معنای اجازه نیست و قابلیت الحاق به اجازه را ندارد بنابراین طریق معتبری برای تحمل روایت محسوب نخواهد شد.

### طریق هشتم: وجاده

شاید بتوان گفت صدق عنوان تحمل روایت بر این طریق مسامحی می باشد. وجاده به این معنی است که کسی کتاب یا حدیثی را که نسبت آن به صاحبش معلوم است یا روایتی را که معلوم النسبه به صاحبش می باشد بدون سماع، قرائت و اجازه دریافت کند. این طریق تقریباً همین روشی است که در عصور متأخره رواج پیدا کرده است، الآن نوع کسانی که با

روایات مواجه می‌شوند شیخ و اجازه‌ای ندارند، البته در زمان کنونی هم کسانی هستند که مثلاً از مرحوم آقا بزرگ تهرانی اجازه داشته و او هم از مشایخ خود اجازه داشته تا به مشایخ ثقات می‌رسد.

آیا می‌توان به روایتی که نسبت آن با صاحبش معلوم است ولی بدون سماع، قرائت یا اجازه بدست شخص رسیده اخذ کرد و آن را روایت و به آن عمل کرد؟

**نکته:** قبل از اینکه اقوال و ادله را در این رابطه بررسی کنیم لازم است به یک نکته توجه داشته باشید و آن اینکه علیرغم اختلافی که در اعتبار و صحت این طریق وجود دارد یک اتفاق نظری وجود دارد و آن اینکه هیچ کس قائل نیست که «واجد» بتواند روایات را با تعبیری مثل «حدثتی»، «اخبرنی» و امثال آن نقل کند؛ چون هیچ کدام از طرق معتبر تحمل روایت مثل سماع، قرائت و اجازه بر آن منطبق نیست و حتی نمی‌توان این طریق را ملحق به اجازه دانست و در این صورت اگر کسی بگوید: «حدثتی فلان» یا «اخبرنی فلان» در واقع یک نوع تدلیس و به اشتباه انداختن است. لذا در اینکه نمی‌توان در مورد «وجادة» از تعبیری مثل تعبیر فوق استفاده کرد تردیدی نیست.

اما اختلاف در اصل جواز روایت و عمل به این روایت است، حال قبل از اینکه به ادله این اقوال بپردازیم خوب است نخست موضوع بحث را منقح کنیم تا مشخص شود نزاع در چیست؟

#### **تنقیح محل بحث:**

ما با روایات زیادی مواجه می‌شویم که از طریق «وجادة» به آنها دست پیدا کرده‌ایم، حال آیا می‌توان به آن روایات عمل کرد؟ روایاتی که واجد به آنها دسترسی پیدا می‌کند از چند حال خارج نیست:

الف) گاهی آن روایات به صورت خبر متواتر است، در این صورت تردیدی در صحت و عمل به آن روایات نیست و حتی می‌تواند آن روایات را نقل کند- البته نمی‌تواند از تعبیری مثل «حدثتی»، «اخبرنی» و امثال آن استفاده کند- همچنین می‌تواند به آن روایات عمل هم بکند.

ب) گاهی آن روایات به صورت خبر واحد است که این خود به دو نحو است:

۱- یک اجازه ضمنی هم در آن خبر واحد وجود دارد، در این صورت هم مثل صورتی که خبر متواتر باشد می‌تواند به آن روایت عمل کند یا آن را روایت کند.

۲- خبر واحد است ولی اجازه‌ای در ضمن آن نیامده است.

محل نزاع جایی است که «واجد» کتاب یا روایتی را یافته و آن روایت، نه خبر متواتر است و نه خبر واحد مقرون و متضمن اجازه که چنین کتاب یا روایتی محل نزاع واقع شده که آیا روایت آن و عمل به آن جایز است یا نه؟ در این رابطه چهار قول وجود دارد:

**قول اول:** نقل این روایت و عمل به آن جایز نیست، جمعی به این قول ملتزم شده‌اند.

**قول دوم:** اگر کتابی را یافت و صاحب آن کتاب شناخته شده است و مجهول نیست می تواند بر طبق آن روایت عمل کند (مشهور بین خاصه این قول دوم است، البته از عامه هم شافعی و بعضی از اصحاب او به این قول ملتزم شده‌اند).

**قول سوم:** قول به احتیاط است که محدث نوری در مستدرک الوسائل به آن معتقد شده است.

**قول چهارم:** در این رابطه اجازه واجب نیست اما یک مستحب شرعی مؤکد است.

عمدتاً سه قول اول محل بحث است و هر کدام از این اقوال برای خود ادله‌ای ذکر کرده‌اند.

### **قول اول:**

حاجی نوری آن را به جماعتی از جمله میرزا خلیل تهرانی نسبت می‌دهد که می‌گوید: نقل و عمل به روایاتی که از طریق «وجاده» به دست انسان رسیده جایز نیست مگر مقرون به اجازه باشد.<sup>۱</sup>

از بعضی از اجازاتی که در بحار الانوار نقل شده چنین مطلبی هم قابل استفاده است؛ مثلاً محقق کرکی به ملا عبدالعلی استرآبادی اجازه‌ای داده که در آن اجازه یک تعبیری بکار برده که به نوعی می‌توان این مطلب را استفاده کرد، ایشان در آن اجازه می‌فرماید: «قد استخرتُ اللهَ تعالیَ فأجزتُ له أن یرویَ جمیعَ ما للروایة فیهِ مدخلٌ مما یجوز لی و عنی روایته»؛ از خداوند متعال طلب خیر کردم، پس من به ملا عبدالعلی استرآبادی اجازه می‌دهم همه آنچه را که در آن برای روایت کردن مدخلیتی است از آنچه که برای من مجاز است و خودم روایت کرده‌ام، روایت کند. از این عبارت فهمیده می‌شود اگر اجازه مقرون به «وجاده» نباشد، نقل و عمل به آن روایات جایز نیست، البته این عبارت فقط اثبات می‌کند مولی عبدالعلی استرآبادی چنین اجازه‌ای دارد ولی اینکه کس دیگری اگر بخواهد نقل کند نمی‌تواند از این عبارت استفاده نمی‌شود.

### **ادله قول اول:**

#### **دلیل اول: آیات**

به چند آیه از آیات قرآن استدلال شده بر اینکه روایت کردن و عمل کردن به روایاتی که از طریق «وجاده» به دست انسان رسیده جایز نیست.

#### **آیه اول:**

«وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ»<sup>۲</sup>؛ و بیشتر آنان [در عقایدشان] جز از گمان پیروی نمی‌کنند، یقیناً گمان به هیچ وجه انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند، [و جای معرفت و دانش را نمی‌گیرد] مسلماً خدا به آنچه انجام می‌دهند داناست.

**آیه دوم:** «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»<sup>۳</sup>؛ ای اهل ایمان! از بسیاری از گمان‌ها [در حق مردم] پرهیزید؛ زیرا برخی از گمان‌ها گناه است.

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۷۴.

۲. یونس/۳۶.

۳. حجرات/۱۲.

**آیه سوم:** «وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا»؛ آنان را به این کار هیچ آگاهی و معرفت نیست. [آنان] فقط از گمان پیروی می‌کنند، و بی‌تردید گمان [که حالتی پوچ و بی‌پایه است انسان را] برای دریافت حق هیچ سودی نمی‌دهد.

این آیات مربوط به نهی از ظن است همان گونه که در اصول در بحث از ظنون گفته شده اصل حرمت عمل به ظن است و دلیل این حرمت را همین آیات دانسته‌اند مگر اینکه دلیل خاصی دال بر اعتبار ظن وارد شده باشد.

#### **تقریب استدلال:**

این آیات به واسطه اینکه شامل ما نحن فیه می‌شود بر عدم جواز روایت و عمل به آن دلالت می‌کند؛ چون ما نحن فیه هم در دایره روایات مظنون الصدور قرار می‌گیرد لذا نمی‌توان به آنها عمل کرد چون عمل به مطلق ظن جایز نیست مگر آن ظنونی که به وسیله دلیل خاص خارج شده باشد که عبارتند از مواردی که روایت مقترن به اجازه باشد اما اگر مقترن به اجازه نباشد داخل در عموم منع از عمل به ظن باقی می‌ماند. پس عموم ادله دال بر حرمت عمل به ظن الا ما خرج بالدلیل اقتضاء می‌کند چون دلیل خاصی بر جواز عمل به روایاتی که از طریق «وجاده» به دست انسان رسیده وجود ندارد ما نحن فیه را هم شامل می‌شود و به این روایات نمی‌توان عمل کرد، همچنین نمی‌توان آنها را روایت کرد.

«والحمد لله رب العالمین»